**مدت: 40 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در دلیل عقلی بر عدم دلالت عقل بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر بود. رسیدیم به برهان سوم که حاصل برهان سوم این بود که اگر وجوب امر به معروف و نهی از منکر مدرک عقلی باشد یا ما یحکم به العقل باشد این ملازمه دارد با این که بر خدای متعال هم امر به معروف و نهی از منکر واجب باشد. و اگر بر خدای متعال واجب باشد این مستلزم عده‌ای از محاذیر است و چون لزوم محاذیر باطل است پس وجوب بر خدای متعال باطل است، وجوب بر خدای متعال باطل که شد پس این که این مدرک عقلی باشد باطل است چون ملازمه بود بین این که ملازمه عقلی باشد و بر خدا واجب باشد. پس وقتی فهمیدیم که بر خدا واجب نیست می‌فهمیم مدرک عقلی هم نیست. بنابراین برهان داریم بر این که عقل لایحکم. لایدری، لا ندری نیست که نمی‌دانم حکم می‌کند یا نه. به برکت این برهان حکم می‌کنیم که عقل هم که گفتیم نمی‌شود داشته باشد، چنین مدرکی نمی‌شود داشته باشد. این حاصل برهان بود.

آن محاذیر هم که لازم می‌آید دیروز دیگه توضیح دادیم یکی این بود که اگر این چنین باشد بر خدای متعال واجب باشد خب خدای متعال یا به این واجب عمل می‌کند یا نمی‌کند، اگر بگویید عمل نمی‌کند که جلّ و جلاله و ساحته از این که فاعل قبیح باشد، یک چیز واجبی را ترک کند. و اگر انجام بدهد لازم می‌آید یا این که در خارج خلوّ واجبات و وجود منهیات و محرمات نداشته باشد. باید در خارج هیچ ترک واجبی وجود نداشته باشد و هیچ فعل محرمی وجود نداشته باشد چرا؟ چون امر به معنای وادار کردن است و نهی به معنای منع کردن است، خدا اگر وادار کرد قطعاً محقق می‌شود، خدا اگر منع فرمود قطعاً انجام نمی‌شود. و حال این که بالوجدان و بالضرورة در عالم خارج می‌بینیم ترک واجبات الی ما شاء الله و فعل محرمات هم الی ماشاء الله دارد انجام می‌شود. پس این واقعیت خارجی دلالت می‌کند بر این که خدا حمل نکرده، منع نکرده. و هم چنین اگر خدای متعال حمل بفرماید، وادار بفرماید، منع بفرماید خب الجاء و اضطرار برای عبد لازم می‌آید و این منافات با تکلیف دارد و سد باب تکلیف می‌شود از امر به معروف و نهی از منکر سد باب تکلیف می‌شود. پس بنابراین این هم که باطل است.

سه، این که حالا از این‌ها هم صرف‌نظر بکنیم وقتی امر به معروف و نهی از منکر سد باب تکلیف بشود یعنی اضطرار است و اختیار را از بین می‌برد. اختیار را که از بین برد تکلیف معنا ندارد، تکلیف عاجز که معنا ندارد. تکلیف که نبود برای چی خدا امر و نهی بکند. پس از وجوب امر و نهی بر خدای متعال لازم می‌آید عدم وجود امر و نهی چون دیگه فلسفه ندارد. این هم محذور سوم بود که گفتیم لازم می‌آید. خب که این را در کلمات بزرگان گفتیم خلط شده بین این‌ها، این‌ها را باید جدا جدا ؟؟؟ هر کدام دلیل جداگانه است.

آیا این برهان تمام است یا تمام نیست؟ خب در این برهان ما دو تا ملازمه را داشتیم باید این ملازمه‌ها را حساب کنیم ببینیم درست است یا نه؟

ملازمه اول این بود که می‌گفت اگر این مدرک عقلی باشد این ملازمه دارد بر این که بر خدای متعال هم واجب است. این چه ملازمه‌ای است؟ گفتند برای این که هر چی واجب عقلی است دیگه در هر کس و هر شخصی خالق باشد یا مخلوق باشد، واجب الوجود باشد یا نباشد علی السواء است. ظلم بد است، قبیح است، فرق بین خدا و غیرخدا هم ندارد. عدل حسن است فرقی بین خدا و غیر خدا ندارد.

اشکال این است که این ملازمه درست نیست و مغالطه‌ای در این جا به کار رفته، بله همین طور که خود مستدل می‌فرماید هر جا وجه وجوب متحد بود آن وجوب می‌آید مثل این که ظلم است، اما وجه وجوب اگر نیامد چی؟ ملازمه دارد. خب عقل ما یکی از آن ادله‌ سیزده‌گانه‌ای که می‌آوردیم مخصوصاً یک و دو و سه چی بود؟ می‌گفتیم وقتی خدای متعال به عبد امر کرده، نهی کرده و این عبد تارک این معروفی است که خدا به او امر فرموده، یا فاعل آن منکری است که خدا از آن نهی فرموده، سکوت ما در مقابل این بی‌احترامی به مولی است، این وجه آیا در مورد خدای متعال هم هست یعنی خدای متعال بر خودش لازم است که نگذارد بی‌احترامی به او بکنند. ما نباید بگذاریم، وظیفه عبودیت ما اقتضاء می‌کند که همان طور که خودمان نباید بی‌احترامی بکنیم اگر در محضر ما بی‌احترامی دارد می‌شود و ما می‌توانیم به یک شکلی جلوی آن را بگیریم یا اگر نمی‌توانیم بگیریم یک واکنشی نشان بدهیم. خب این وظیفه ما است در مقابل احترام ما، این وجه در مورد خدای متعال نمی‌آید. پس بنابراین ممکن است بگوییم عقل یدرک و از مدرکات عقل عملی است وجوب امر به معروف یعنی وجوب امر به واجبات و وجوب نهی از محرمات شرعیه به این دلیل و این دلیل وجهی است که در مورد خدای متعال نمی‌آید. بنابراین این ملازمه ملازمه ناتمامی است که بگوییم این وجه در این جا متحد است. بله در باب ظلم چون هر چی ظلم بود، تحقق ظلم بود بله اما اگر یک جایی بگوییم همان طور قتل نفس بر ما حرام است، بر خدا هم حرام است. عقل می‌گوید ؟؟ نمی‌گوید قتل نفس نباید بکنید. خب خدا دارد هر روز این قدر قتل نفس می‌کند. وجهش یکی نیست، قتل نفس از ما ظلم است، از خدای متعال ظلم نیست، ملک خود اوست. ملک ما نیست، حق تصرف نداریم، حق این کار را نداریم، سلب حیات را نداریم. اما او که خودش حیات را داده، تا حالا داده حالا دیگه نمی‌خواهد بدهد. از او ظلم نیست از ما ظلم است. بنابراین این ملازمه أولی غلط است و تمام نیست. این مال ملازمه أولی.

سؤال: ؟؟؟

جواب: حالا تا برسیم. حالا ملازمه أولی را داریم اشکال می‌کنیم.

پس بنابراین این که گفت اگر این مدرک عقلی باشد اگر وجوب امر به معروف و نهی از منکر مدرک عقلی باشد این ملازمه داریم که بر خدا هم واجب است، اگر بر ما وجوبش عقلی باشد بر خدا هم واجب است. این درست نیست. این ملازمه أولی.

اما ملازمه ثانیه که می‌گفت... خب حالا بر خدا واجب شد، اگر بر خدا واجب شد گفت چی لازم می‌آید؟ عدل؟؟ به این بیان که یا خدا این واجب را انجام نمی‌دهد که قبیح است. اگر می‌دهد یکی از محاذیر ثلاثه لازم می‌آید. خب وجه این ملازمه چیه؟ که اگر خدای متعال انجام بدهد یکی از محاذیر ثلاثه لازم می‌آید. گفت وجهش این است که امر به معنای حمل کردن است، وادار کردن است و نهی به معنی منع کردن است. خب این جا هم چند اشکال بر این گفته وارد است؛

یک، این که امر کجا به معنای حمل کردن و وادار کردن است. در کدام لغت، در کدام عرف. امر یعنی انشاء بعث، ایجاد ما یمکن أن یکون داعیاً. نه وادار کردن فیزیکی و تکوینی در خارج. جعل ما یمکن أن یکون داعیاً. حالا إما بالامکان القریب که بعضی گفتند و همان طور که شیخنا الاستاد دام ظله می‌فرمودند بالامکان البعید هم کفایت می‌کند، صدق می‌کند. جعل ما یمکن أن یکون... انشاء هم آن است. انشاء امر انشاء است، انشاء ما یمکن أن یکون داعیاً. همان حرف‌هایی که در اصول در باب حقیقت امر بیان شده، امر یعنی این. یا اعتبار و ابراز است مثل مسلک محقق خویی. اعتبار می‌کند این به ذمه شما و بعد ابراز می‌کند. حالا علی اختلاف المبانی، بالاخره حول همین چیزها است، این جور مفاهیم، این جور مطالب. پس بنابراین هیچ حملی وادار کردن تکوینی و خارجی این‌ها در آن نیست اگر ما برویم سراغ امر و نهی، معنای امر و نهی و این مطلب ادعای ناتمامی است که این جا فرموده شده است. این اولاً.

ثانیاً .....

سؤال: وادار کردن خارجی را چه طور در مرتبه زدن و این‌ها در مورد انسان قائل می‌شوید؟

جواب: بله در مرتبه زدن اولاً ان شاء الله یأتی که آن را هم امر قبول نداریم این که می‌گویند مراتب امر به معروف سه تا است یا چهار تا است این تمام نیست این‌ها مراتب امر به معروف نیستند، آن‌ها یک وظیفه آخری است

سؤال: فقط لسانی امر است؟

جواب: امر همان که معنای خودش را دارد. اما انکار قلبی از مراتب امر به معروف است؟ نه. ضرب و جرح و زندان و این‌ها هم از مراتب امر به معروف است؟ نه. این‌ها یک وظایف أخر هستند حالا اگر کسی هم بداند همان جور که صاحب جواهر تصریح فرموده به بعضی از آن‌ها. حالا علاوه بر این آن جا هم الجاء لازم نمی‌آید، می‌زند می‌گوید نماز بخوان. اضطرار لازم نمی‌آید. خدا هم می‌فرماید شلاقش بزنید یا خودش عقوبتی را نازل می‌فرماید باز الجاء لازم نمی‌آید. آن جا هم جوری نیست که وادار کردن باشد. آن جا تحریک دواعی است. یک وقت تحریک دواعی می‌شود به افعل و لاتفعل و به انشاء، یک وقت تحریک دواعی می‌شود به عقاب، به عقاب دنیوی یا وعده به عقاب، اعیاد و امثال ذلک. پس همه این‌ها چه همه مراتب امر به معروف به خصوص مرتبه ثانیه و ثالثه آن، مرتبه أولی هم به حسب بعضی معنای آن، که فقط امر قلبی صرف نباشد، امر قلبی باشد که یک مظهری برای آن قرار بدهند کما این که عده‌ای فقهاء این جور معنا می‌کنند خب این‌ها همه ایجاد دواعی است در نفوس به واسطه این کارها. پس بنابراین این حملی که آقایان معنا کردند، مستدلین به این برهان این تمام نیست.

ثانیاً این نقض می‌شود به این که مگر خدای متعال نفرموده «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إيتاءِ ذِي الْقُرْبى‏ وَ يَنْهى‏ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل/90) خب یأمر بالعدل و الاحسان. خب اگر طبق فرمایش شما باشد باید الان پر از عدل و احسان باشد. چون یأمر بالعدل و الاحسان شما معنا می‌کنید چی؟ یعنی یحمل الناس علی العدالة و الاحسان. «و ینهی عن الفحشاء و المنکر» یعنی یمنع عن الفحشاء و المنکر، خب اگر یمنع عن الفحشاء و المنکر باید در عالم خارج نباشد. آیا این جا که فرموده «یأمر و ینهی» مجازاً است یا همان معنای حقیقی آن هست؟ خب معلوم است که این جا وجهی بر این نیست که بگوییم مجازی نیست. چطور این جا لم یلزم ما ذکرتم آن محاذیر ثلاثه، پس بنابراین این جا هم همین طور است. همین که داریم صحبت می‌‌کنیم امر را می‌گوییم مدرک عقلی هست همان امر و نهی است که آن جا در آن آیه شریفه فرموده و یا جاهای دیگه فرموده و ....

سؤال: منظور آقایان از حمل یعنی محقق کردن آن ...

جواب: بله، حمل یعنی وادارش بکنیم چون صادر می‌شود از او.

سؤال: ؟؟؟؟ مانع هتک مولی بشود؟؟

جواب: اگر می‌تواند اگر مانع هم نمی‌توانی بشوی لااقل واکنشی نشان بدهی. مانع به همین مقدار که نکن. نه این که به هر وجهی. مانع بشوی عقل این را می‌گوید، می‌گوید جلوی آن را بگیر اگر می‌توانی، اگر هم نمی‌توانی که هیچی. به همین که به او بگویی، نصیحتش بکنی، ترغیبش بکنی، تشویقش بکنی.

و اما اشکال بعدی این است که سلمنا که امر به معنی حمل این نمی‌شود مدرک عقلی باشد اما سؤال دیگه؛ امر و نهی به معنای انشاء چی؟ برهان شما اقتضاء نمی‌کند که این هم مدرک عقلی نمی‌تواند باشد. سؤال این است که آیا ما می‌گوییم عقل‌‌مان درک می‌کند یعنی مدعی این جوری می‌گوید، می‌گوید من احتمال می‌دهم یا درک می‌کنم که امر و نهی به معنای انشاء باشد. این لازمه‌اش است. یا جامع بین این و نصیحت و امثال این‌ها، لازم باشد. خب برهان شما می‌گوید که امر به معنای حمل نمی‌شود. قبول کردیم اما این یکی چی؟ پس این که شما می‌خواهید اقامه برهان کنید بر این که ما مدرک عقلی در این باب نداریم بالمرة این با این برهان اثبات نمی‌شود، بله یک گزاره، یک فرضیه ابطال می‌شود نه کل فرضیاتی که در این جا قابل تصدیق است. پس بنابراین این برهان ولو این که این برهان به اشکال مختلف در مدتی در کتب اصحاب و حوزه‌های علمیه رایج بوده تمسک به این، در کتاب‌های کلامی و کتاب‌های فقهی را نگاه کنید در قرن‌های هفت و هشت و این‌ها این‌ها زیاد این جور استدلالات بوده، این استدلال‌ها تمام نیست.

سؤال: اگر منظور مستدل جواب دادن به صرف دلیل لطف باشد که این ؟؟؟ آن موقع تمام این نقض‌ها وارد می‌شود یعنی این که ...

جواب: نه اصلاً وارد نیست.

سؤال: مثلاً این که مخاطب تکلیف بین عباد و حق تعالی فرق نمی‌گذارد. ؟؟؟ دلیل لطف هم این جوری است؟

جواب: دلیل لطف می‌گوید چی؟ می‌گوید هر چیزی که موجب تقرب عبد به امتثال می‌شود، آن را نزدیک به امتثال می‌کند. پس حمل کردن که امتثال نیست، این که ضدش است. بنابراین آن جایی را دلیل لطف می‌گوید که الجاء نباشد، اضطرار نباشد یعنی همین که بأس بکند و آن اختیارش محفوظ بماند. دلیل لطف هم این را نمی‌گوید تا این آقا بیاید این جوری رد بکند، دلیل لطف نمی‌گوید حملش بکن. چون آن نقض غرض است، دلیل لطف می‌گوید تو او را نزدیک کن به آن چه که امتثال هست، امتثال هم به اختیار است، پس بنابراین دلیل لطف هم این را نمی‌گوید که ایشان بخواهد این طوری رد کند. یک اشتباهی، یک مغالطه‌ای شده که هم خیال شده امر به معنای حمل است، ....

سؤال: ولی بر حق تعالی واجب می‌شود.

جواب: بله؟

سؤال: اگر دلیل لطف باشد بر حق تعالی واجب می‌شود.

جواب: حالا اگر کسی قاعده لطف را قبول بکند.

خب این دلیل سوم و برهان سوم بر این که عقل لایحکم.

آخرین برهانی که عرض می‌کنیم این برهان است که اقصاء الوجوه المسببة و الباعثة لهذا المدرک أو الحکم و ابطالها. این برهان برهان سبر و تقسیم است. می‌گوید آقا عقل همین طور گتره و گزاف نمی‌آید بگوید امر و نهی واجب است، امر و نهی مثل عدل و ظلم به عنوانهما مدرک عقل نیست از باب این است که این‌ها یندرجا تحت آن دو عنوان اصیل یعنی ما در باب حسن و قبح عقلی همان طور که در باب معلومات نظری ما برمی‌گردیم به یک بدیهیات عقلی که آن‌ها واضحات هستند دیگه آن‌ها نظری نیستند و آن‌ها هم محصور در علم منطق حصر کردند برای ما آن بدیهیات را. در عقل عملی هم همین جور، این‌ها امتثال خدا... عقل می‌گوید لازم هست، احسان می‌گوید لازم هست، دفع ضرر محتمل می‌گوید لازم هست، و ... عقاب بلابیان قبیح است، این‌ها هر کدام جدا جدا احکام عقلیه‌ای نیستند مستقلاً. عقل دو چیز را درک می‌کند که عدل خوب است، ظلم هم بد است. هر چیز دیگه که می‌گوید بد است باید مندرج تحت این بشود و هرچیزی که می‌گوید خوب است به خاطر این که عدل است، مندرج تحت آن می‌شود. پس در عقل عملی الحسن بالذات عدل است و القبیح بالذات ظلم است. سایر چیزها هم اگر حسن می‌شوند به خاطر این که منتهی می‌شود به عدالت. و اگر قبیح است منتهی می‌شود به ظلم. خب حالا ما این جا برهان سبر و تقسیم این را می‌گوید، می‌گوید ما حساب می‌کنیم ببینیم این امر و نهی این خودش که به عنوانهما که عقل حکم نمی‌کند بالذات، این باید منتهی با این بشود، تمام وجوهی که منتهی می‌شود محاسبه کردیم دیدیم نمی‌شود و آن وجوه همان وجوه گفته شده قبل از آن‌ها را احصاء کردیم. آقا ضیاء می‌گوید چی؟ می‌گوید من فکرش را کردیم دیدم که اگر بخواهیم بگوییم قبیح است یا با خاطر آن برهان اول است که ایشان آورد از باب مقدمه این که این مقدمه است برای اقامه فرائض. اقامه فرائض هم حسن باشد از باب این که حسن ذاتی دارد یا از باب این که اطاعت است یا از باب این که اختلال نظام لازم می‌آید. همین سه تا را من توی عقلم بیشتر نیامد، این‌ها هم که باطل است. پس به برهان سبر و تقسیم که ما در ذهن‌مان کنکاش می‌کنیم، استقراء می‌کنیم وجوه محتمله را احصاء می‌کنیم. بعد این وجوه محتمله را ابطال می‌کنیم می‌گوییم این که نمی‌شود، این هم نمی‌شود، این هم نمی‌شود پس وجهی برای این که عقل حکم بکند نداریم. این هم آخرین بیان است. جوابش هم روشن است مما ذکرنا که ای قائل به این وجه شما استقصاء تام نکردید. ما وجوهی را آوردیم که اگر به آن وجوه توجه بکنید می‌بینید که عقل یحکم بذلک. گفتیم چیه؟ گفتیم اگر کسی به وجدان... شما به وجدان عقلی‌تان اگر مراجعه کنید می‌بینید اگر کسی در مقابل او کسی دارد نافرمانی خدا را می‌کند، بی‌احترامی می‌کند، هتک حرمت الهی را می‌کند و شما در مقابل آن هتک ساکت بنشینید این بی‌احترامی به خدا است. بی‌احترامی به مولی هم مصداق ظلم به مولی است. ظلم هم به مولی هم قبیح است. پس بنابراین از این راه که بله ما وجهی پیدا نمی‌کنیم، استقصاء کردیم، وجهی پیدا نمی‌کنیم پس معلوم می‌شود نیست، به برهان سبر و تقسیم این هم تمام نمی‌شود. فتحصل مما ذکرنا که بحمدالله ما به نحو فی الجمله می‌توانیم بگوییم که دلیل عقلی بر جامع نه بر خصوص امر و نهی، بر جامع داریم منتها به نحو تعلیق است. و اگر شارع اجازه داد آن وقت نتیجه این می‌شود که آن تعلیق هم ولو همان برائت شرعی باشد، و لو کل شئٍ لک حلال باشد. اگر گفتیم که این برائت شرعی هم این جا جاری می‌شود بنابراین ما ملزم عقلی نداریم. اگر توی شرع وارد نشده بود بعد از این که ما برائت شرعیه در شرع داریم در فی زماننا هذا الان در یک فترة که از شرع چیزی نیامده باشد بله، اما در این زماننا هذا الان ما ملزم عقلی برای امر به معروف و نهی از منکر ممکن است بگوییم ملزم عقلی نداریم، ملزم ما فقط ادله شرعیه هست فی زماننا هذا. این بحث تمام شد.

خب ما در مقام اول گفتیم که ما در دوازده مقام باید چه کار کنیم؟ بحث بکنیم. مقام اول اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در شریعت بود و اهتمام شارع و آثار اثباتی و سلبی که بر این مترتب بود. این مقام اول بود که بحمدلله بحث شد و گذشت.

مقام دوم حول معرفت موضوع بود که معروف چیست، منکر چیست، امر چیست، نهی چیست و بیان نسبت بین معروف و منکر و واجب و احکام خمسه. این را هم بحث کردیم و بحمدالله تمام شد.

مقام سوم حول حکم و ما یتعلق به بود. مقام دوم موضوع، مقام سوم حول الحکم و ما یتعلق به بود. ما یتعلق به را هم گفتیم چند تا است. یک، اصلاً این حکم تشریع شده یا نشده به نحو فی الجمله. این بحث هم تمام شد بحمدالله و ثبَتَ که بله حالا تشریع شده. در شرع تشریع است وجوب امر به معروف و نهی از منکر. این بحث تمام شد.

بحث دوم راجع به خصائص این امر تشریع شده است. آیا این وجوب تشریع شده کفایی است یا عینی است. آیا این وجوب تشریع شده فوری ففوری است یا نه؟

سه، آیا این امر تشریع شده توسلی است یا تعبدی است؟ ما به قصد تعبد و به نیت قربت باید امر به معروف و نهی از منکر کنیم یا نه توسلی است؛ کسی بدون قصد قربت ریائاً هم امر به معروف و نهی از منکر کرد این واجب را انجام داده، عقاب نمی‌شود. پس این‌ها همه‌اش مهم است برای ما که کفایی است یا عینی است. فوری است یا نه با تراخی هم انجام بدهی عیبی ندارد. سه، تعبدی است که به نیت قربت باشد مثل نماز، مثل روزه یا نه توسلی است. مثل جواب سلام دادن است. این‌ها پس بنابراین ابحاث ثلاثه‌ای است که ما الان در این مقام سوم بعد از اثبات اصل تشریع داریم. پس مقام سوم مجموعاً چهار بحث داشت؛ یک بحث آن تمام شد این سه بحث دیگر در این مقام باقی مانده است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: فی الجمله.

سؤال: ؟؟؟ با دو تا قید مهم؛ یکی آن ؟؟؟ و یکی هم این که امر و نهی ؟؟؟

جواب: مروا بالمعروف چی بود؟

سؤال: بله، منظورم این است که همه نبود.

جواب: خب همه نباشد، یک دانه دلیل هم باشد کفایت می‌کند.

سؤال: یک دانه دلیل هم باشد آن وقت با مجموعش؟؟؟

جواب: خب شما این جا باید اشکال می‌کردید. بعد از این که یک ماه، دو ماه از آن بحث‌ها یا بیشتر از آن گذشته حالا می‌آیید می‌گویید آن ادله سابقه ... خلاصه شما ارجاع به آن جا می‌دهیم اگر هم آن جا اشکال دارید بعد دیگه. الان که بنده بیایم آن ادله را یکی یکی ذکر کنم حالا آن‌ها را دوباره جواب بدهم، آن‌ها که ما مضی مضی و ما سیأتی فاغتنم.

خب به خدمت شما عرض شود که پس بحث اولی که داریم الان در این جا بعد از خروج از آن بحث قبلی این است که آیا این کفایی است یا عینی است که اولین بحثی است که در شرایع هم بعد از این بحث قبلی مطرح شده و صاحب جواهر رضوان الله علیه هم دنبال فرموده.

در این که آیا این واجب واجب عینی است یا کفایی است چهار نظریه قابل طرح است؛

نظریه أولی این است که این واجب واجب کفایی است و لعل این مسلک مشهور بین فقهاء سلفاً و خلفاً باشد. مطلقاً به جمیع مراتبه بلاتفصیلٍ گفتند واجب کفایی است.

قول دوم این است که این واجب واجب عینی است به جمیع مراتبه و مطلقا. مثل خود صاحب شرایع قدس سره که فرموده اشبه این است که این واجب واجب عینی است.

سؤال: اشبه؟

جواب: اشبه، اشبه به قول صاحب جواهر یعنی اشبه به قواعد فقه و قواعد شناخته شده اسلام این است.

سؤال: فتوا است؟

جواب: فتوا است آره.

منتها این‌ها همان طور که مرحوم فاضل مقداد ظاهراً در آن تنقیح توضیح داده اظهر، اشبه، اقوی. فقها این تعبیراتی که به کار می‌ّبرند یعنی همه فتوا است اما یک پیام فنی توی هر کدام خوابیده. اشبه است یعنی تصریح در شریعت بر این نیست ولی با قواعد و عمومات و ادله این قول سازگارتر است پس ظاهر امر این می‌شود.

قول سوم تفصیل است بین مرتبه أولی و دو مرتبه بعد. می‌گوید مرتبه أولی وجوبش عینی است یعنی انکار بالقلب وجوبش عینی است ولی مرتبه دو که انکار به لسان باشد و سه، که انکار بالید باشد این وجوبش کفایی است. این هم قول عده‌ای است و منهم المحقق السیستانی دام ظله من المعاصرین.

صاحب جواهر هم این قول را شاید تقویت فرموده؛ مال الیه که این جور بگوییم.

سؤال: آن اولی می‌‌گفت کفایی بود؟

جواب: آره قول اول می‌گوید همه‌اش کفایی است.

سؤال: اما خارج می‌داند یا این که نه/؟؟

جواب: حالا شما بعد اشکال بکنید که .... گفته مطلقا کفایی است، به مراتبه کفایی است.

قول دوم هم معلوم شد به جمیع مراتبه عینی است.

قول سوم تفصیل است که بله مرتبه أولی واجب عینی است،‌ همه باید وقتی منکری را می‌بینند، ترک واجبی را می‌بینند انکار قلبی داشته باشند. اما امر لسانی و اعمال قدرت و ید این کفایی است.

سؤال: اگر مرحله یک و سه را واجبات أخر بدانیم...

جواب: حالا بله. آن‌ها ... آقایان فعلاً این کسانی که این‌ها را سه مرتبه را قائل هستند و رایج است فعلاً این است، این را گفتند.

امر چهارم و قول چهارم این است که مرتبه أولی و ثانیه هر دو عینی هستند. ولی مرتبه اخیر کفایی است. این را هم صاحب جواهر میلی به آن نشان داده که اگر بنا شد از آن مثلاً سومی دست برداریم قوی همین چهارمی است که این جور بگوییم که بله انکار قلب عینی است، انکار به لسان عینی است، اما دیگه انکار بالید عینی نیست و کفایی است. این اقوال در باب است.

سؤال: مختار صاحب جواهر شد اول یا سوم؟

جواب: مختار صاحب جواهر رضوان الله علیه همان کفایی است. ولی این‌ها را هم تقویت فرموده یعنی احتمالاتی است که در نظر ایشان قوت دارد. حالا این که بخواهیم چیز خاص یعنی به طور قاطع الان نسبت به صاحب جواهر بدهیم چون کلمات صاحب جواهر یک مقداری تأمل می‌خواهد که مختار نهایی.... من الان مختار نهایی نسبت قاطع به صاحب جواهر نمی‌دهم. آن احتیاج دارد به ... درست تمام کلامش را به دقت من الصدر الی الختم که چندین صفحه است حرف‌هایی که زده و فرمایش‌هایی که فرموده این‌ها محاسبه بشود. لعل در آخر کار برای ما روشن بشود نظر نهایی ایشان چیه. صاحب جواهر هی بالا و پایین می‌برد، هی بحث می‌کند تا ملا بکند آن ناظرین به کتابش را. حالا صریحاً از اول الاقوی ذلک نمی‌گوید که آدم بتواند بگوید. باید ببینیم که چه کار می‌کند این جا.

سؤال: انتخاب ایشان کفایی است؟

جواب: ظاهر اول مطلبش بله، ایشان می‌فرماید کفایی است ولی باز در اثناء که هی صحبت می‌فرماید ممکن است بگوییم آن مطلبی که اول اظهار کرده ولی در نهایت ممکن است ایشان تفصیل قائل بشود. حالا ما از نظر اقوال خیلی برای ما مهم نیست. یعنی اقوال زیاد مهم نیست آن چه که مهم است ادله و تحقیق مقام است اگرچه اقوال قدماء از نظر این که قدیم العصر بودند و از نظر این که به قول شیخنا الاستاد قدس سره می‌فرمود اقوال فقهاء گاهی به ما خط فکری می‌دهد این نکته‌ای که ما از آن غافل هستیم گاهی این قول‌ها توجه به ما می‌دهد که این آقا این جور قائل شده به چه مناسبت، ما را به فکر می‌اندازد فلذا یک مقدار اقوال را دیدن و اطلاع از آن‌ها پیدا کردن از این جهت مهم است که به انسان فکر می‌دهد، توجه می‌دهد، از غفلت بیرون می‌آورد انسان را.

خب این اقوال در مسأله بود. حالا مقصود از کفایی و عینی این جا چیه؟ این جا توی کتب فقهی در این بحث، در این که این کفایی یعنی چی، عینی یعنی یعنی چی ابحاثی است. ما این‌ها را دنبال نمی‌کنیم چون یک مقداری خلط مباحث اصول با فقه شده و مبانی که در اصول برای کفایی و عینی بیان شده آن هم در خاصه و عامه هر دو براساس آن حرف‌های اصول خب این جا گفتند آیا مراد این است، مراد آن است... همان حرف‌های اصولی، فلذا ما آن‌ها را حفظ می‌کنیم. آن چه که ما از عینی و کفایی این جا مقصودمان است همان است که حق در اصول خاصه است. مثلاً در اصول عامه می‌گویند واجب کفایی آن است که برای یک آدم مردد، یک فرد مردد واجب شده. حالا کی هست خدا می‌داند. ممکن است خدا هم نمی‌داند چون مردد انسان متعلق علم نمی‌شود. آن مثلاً مسلک عامه است. خاصه این را قبول ندارد، محققینی از عامه هم قبول ندارند می‌گویند نه، واجب کفایی بر همگان واجب است منتها عند انجام هر کس واجب است مشروط به این که دیگری انجام ندهد. یک نحو واجب مشروط است. افعل اگر غیر تو انجام نداد. پس یک نحو واجب مشروط است واجب کفایی. یا نه، به قول آقا ضیاء یک واجب مشروط، یک واجب خاصی است مشروط به جواز ترک در بعض فروض. حالا هرچی، بالاخره واجب کفایی را می‌شناسیم توی اصول خواندیم. همین معنای اصولی رایج مقصود ما از واجب کفایی است. از واجب عینی هم همین معنای رایج در اصول است. خب اثر این کجا ظاهر می‌شود؟ این هم اثرش را هم بگوییم کجا ظاهر می‌شود ان شاء الله وارد ادله بشویم که دیگه حالا برای شنبه و صلی الله علی محمد و آله.

**پایان جلسه**